



فهرست مطالب

۲	مقدمه
۲	قسم سوم از اقسام تسبیح: دخالت به نحو ایجاد داعی
۲	تبیین موضوع بحث
۳	شمول بحث نسبت به ایجاد داعی به ترک واجب
۳	شمول بحث نسبت به ایجاد داعی بایبان احکام مسائل جنسی
۳	حکم شرعی بیان احکام در صورت تهییج شهوت دیگری
۴	اقسام قسم سوم
۴	قسم اول: ایجاد داعی به حرام فعلی بر فاعل مباشر
۴	قسم دوم: ایجاد داعی به حرام غیر منجز بر فاعل به خاطر جهل
۴	قسم سوم ایجاد داعی به حرام غیر منجز بر فاعل به خاطر عناوین ثانویه
۵	بررسی اقسام قسم سوم
۵	بررسی قسم اول: ایجاد داعی به حرام فعلی بر فاعل مباشر
۵	حکم قسم اول: حرمت
۵	بیان اول در دلیل حرمت: فحوا ادله امر به معروف و نهی از منکر
۵	بیان دوم: حکم عقل به حرمت ایجاد داعی به حرام
۵	بحث اخلاقی



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بحث در بررسی اقسام و موارد دخالت شخص در صدور حرام از غیر می باشد. قسم اول که دخالت به نحو ترک بیان حکم می باشد، مورد بررسی قرار گرفت. قسم دوم هم که دخالت به نحو اکراه و الزام می باشد، در ابتدا به دو قسم اجبار به معنای خاص که سلب اختیار از غیر می باشد و اکراه به معنای خاص که در آن سلب اختیار از غیر به معنای دقی فلسفی وجود ندارد، تقسیم شد و سپس هر قسم به سه قسم و در مجموع به شش قسم تقسیم شد.

قسم سوم از اقسام تسبیب: دخالت به نحو ایجاد داعی

قسم سوم از اقسام تسبیب به معنای عام و دخالت در صدور حرام از غیر، دخالت به نحو ایجاد داعی در غیر می باشد. مقصود از ایجاد داعی در برابر قسم بعدی، تصرف در نفسانیات شخص دیگر می باشد نه اینکه در امور خارجی و واقعی تصرف کند بلکه مراد این است که با توصیف یک گناه و یا اینکه با یک کار هنری مانند شعر یا فیلم دیگری را ترغیب به گناه کند.

تبیین موضوع بحث

نکته ای در ذیل این مطلب وجود دارد این است که گاهی ابزار و وسیله ای که برای ترغیب غیر به حرام صورت می گیرد، فی حد نفسه حرام می باشد مانند آنکه به واسطه فیلمی که مشتمل بر حرام می باشد دیگری را ترغیب به گناه کند و گاهی ابزار و وسیله ای که به واسطه آن دیگری را ترغیب به گناه می کند، فی حد نفسه حرام نمی باشد مانند شعر. جهت بحث در این صورت بررسی این قسم از حیث ایجاد داعی و ترغیب غیر به حرام می باشد البته در صورت اول که ایجاد داعی به واسطه ابزار و وسیله حرام می باشد، از دو جهت و حیثیت حرمت وجود دارد.



شمول بحث نسبت به ایجاد داعی به ترک واجب

نکته دیگری که در ذیل این مطلب لازم است ذکر شود، این است که مقصود از دخالت به نحو ایجاد داعی و ترغیب به حرام اعم از ایجاد داعی و ترغیب به ترک واجب و ترغیب به ارتکاب فعل حرام می‌باشد و هر دو صورت داخل در محل بحث می‌باشد.

شمول بحث نسبت به ایجاد داعی بایبان احکام مسائل جنسی

سؤالی که در اینجا مطرح است این است که حکم تهییج شهوت و یا محرکیت به حرام اگر به واسطه بیان مسائل شرعی باشد، چیست؟ درواقع سه بحث و موضوع در رابطه بایبان احکام شرعی مسائل جنسی وجود دارد که باید حکم آن مورد بررسی قرار گیرد.

۱. گاهی بیان احکام موجب تهییج فعلی شهوت شخص دیگر می‌شود.

۲. گاهی بیان این‌گونه احکام باعث تهییج شهوت دیگری نمی‌شود بلکه باعث ایجاد داعی به ارتکاب حرام در او می‌شود.

۳. گاهی بیان احکام به‌گونه‌ای است که باعث تعلیم حرام به غیر می‌شود.

صورت دوم که بیان احکام به‌گونه‌ای است که باعث ترغیب و ایجاد داعی به حرام در غیر می‌شود، در محل بحث داخل می‌باشد.

حکم شرعی بیان احکام در صورت تهییج شهوت دیگری

هرچند این موضوع خارج از محل بحث می‌باشد اما اجمالاً حکم آن این است که گاهی اصل بیان حکم موجب تهییج شهوت فعلی دیگری می‌شود و گاهی کیفیت بیان احکام موجب تهییج شهوت دیگری می‌شود که در صورت دوم باید به کیفیتی احکام بیان شود که تهییج شهوت رخ ندهد و در صورت اول که اصل بیان احکام موجب تهییج شهوت می‌شود، گاهی بیان حکم مسئله‌ای است که مورد ابتلای مکلف می‌باشد و گاهی بیان حکم مسئله‌ای است که مورد ابتلای مکلف نمی‌باشد. در صورتی که مورد ابتلا نیست چون تعلیم واجب نیست بیان حکم حرام است و حرمت بر



استحباب ذاتی بیان احکام مقدم است و در صورتی که آن مسئله مورد ابتلای مکلف باشد مورد از باب تراحم می باشد و اگر اهم قابل تشخیص بود به آن عمل می شود و اگر قابل تشخیص نبود حکم آن تخیر بین بیان و عدم بیان حکم می باشد.

اقسام قسم سوم

دخالت در صدور حرام به نحو ایجاد داعی امروزه بسیار مبتلا به بوده و به انها مختلف مانند کتاب، نشریات، فیلم این دخالت در صدور حرام صورت می گیرد. این قسم به لحاظ تنجز و فعلی بودن حرام یا عدم آن بر فاعل مباشر به دو قسم تقسیم می شود و قسم دوم نیز عدم تنجز یا به خاطر جهل فاعل مباشر به آن می باشد و یا به خاطر وجود عناوین ثانویه مانند اضطرار که در این دو صورت حرمت بر فاعل مباشر فعلی نیست. بنابراین در مجموع این قسم به سه قسم زیر تقسیم می شود.

قسم اول: ایجاد داعی به حرام فعلی بر فاعل مباشر

قسم اول از اقسام دخالت در صدور حرام به نحو ایجاد داعی این است که شخص دیگری را بر فعل حرام ترغیب کند و فاعل مباشر به عمد و با علم مرتکب آن حرام و معصیت فعلی شود مثل اینکه دیگری را با خواندن شعری ترغیب و تهییج به شرب مایعی کند که فاعل مباشر به حرمت و خمر بودن آن علم دارد و حرمت بر او منجز می باشد.

قسم دوم: ایجاد داعی به حرام غیر منجز بر فاعل به خاطر جهل

قسم دوم از اقسام دخالت به نحو ایجاد داعی بر صدور حرام این است که دیگری را بر فعل حرامی که به خاطر جهل بر او منجز نمی باشد، ترغیب کند مثل اینکه دیگری را بر شرب مایعی که علم به خمریت آن ندارد ولی خودش علم به خمریت آن دارد، ترغیب کند.

قسم سوم ایجاد داعی به حرام غیر منجز بر فاعل به خاطر عناوین ثانویه

قسم سوم از اقسام دخالت به نحو ایجاد داعی بر صدور حرام این است که شخصی دیگری را بر فعل حرامی که به خاطر یکی از عناوین ثانویه مانند اضطرار بر او منجز نمی باشد، ترغیب کند.



بررسی اقسام قسم سوم

بررسی قسم اول: ایجاد داعی به حرام فعلی بر فاعل مباشر

حکم قسم اول: حرمت

هرچند در مورد قسم اول که دخالت به نحو ایجاد داعی بر حرام منجز و فعلی بر فاعل مباشر می‌باشد، به خصوص دلیلی وارد نشده است ولی از جهات مختلف در حرمت آن اتفاق وجود دارد.

بیان اول در دلیل حرمت: فحوا ادله امر به معروف و نهی از منکر

چند بیان در دلیل حرمت وجود دارد. بیان اول در دلیل حرمت این است که فحوا ادله وجوب امر به معروف و نهی از منکر بر این مطلب دلالت دارد که ایجاد داعی به گناه برای غیر، حرام است و طبق مفاد ادله امر به معروف و نهی از منکر که زجر و منع و نهی از منکر واجب است و بعث به واجب، واجب است به طریق اولی ایجاد داعی به حرام، حرام است و قائل شدن به اینکه منعی در ایجاد داعی به حرام برای غیر وجود ندارد در تضاد با ادله امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد.

بیان دوم: حکم عقل به حرمت ایجاد داعی به حرام

بیان دوم در علت حکم به حرمت این است که فارغ از ادله امر به معروف و نهی از منکر، عقل به طور مستقل حکم به حرمت ایجاد به داعی به حرام و آنچه مبعوض مولی است، می‌کند.

بحث اخلاقی

امام علی علیه السلام در خطبه دویست و بیست نهج البلاغه می‌فرماید «قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ وَ أَمَاتَ نَفْسَهُ» در اینجا حضرت کسی را تصویر می‌کند که در مسیر سلوک و خودسازی قرار دارد فی وصف السالک للطريق الى الله. از هر چیزی مهم‌تر این است که انسان دنبال این سلوک باشد. هیچ چیز بدتر از این نیست که انسان اهل تفکر در سلوک الی الله نباشد یعنی مبتلای به غفلت مطلق بشود. اصل این است که انسان درصدد خودسازی باشد و درصدد این باشد که مشکلات خودش را بشناسد. آدم‌های متوسط نمی‌توانند به سادگی از خیلی از مفاسد درونی که انسان‌ها به آن مبتلا هستند خود را آزاد بکنند. ولی بلای بزرگ این است که انسان نفهمد که مبتلا است و نخواهد که خودش را معالجه بکند،



این بلای بزرگ یا جهل یا غفلت و یا بی‌اعتنایی به معالجه است. قدم اول این است که آدم این دو گام را بردارد از جهل مطلق و غفلت مطلق بیرون بیاید و از بی‌انگیزگی هم بیرون بیاید انگیزه اصلاح و توجه به معایب در او وجود داشته باشد. اساس کار این است که انسان از خواب کلی بیرون بیاید و اصل این است که انسان از بی‌تفاوتی و بی‌انگیزگی بیرون بیاید و قرارش این باشد در یک‌زمانی و یک مدتی، هم معایب خودش را شناسایی بکند و هم درصدد اصلاح آن‌ها بر بیاید. این دو کلید اولیه و گام‌های نخستین برای سلوک الی الله است که از این‌ها تعبیر به یقظه و همة می‌کنند، اینکه انسان بیدار بشود و اینکه همتی داشته باشد این‌ها درجات سلوک است البته همت خود معنا و مدارجی دارد ولی دو تا از منازل سلوک، یکی یقظه است که از خواب کلی بیرون بیاید ما خیلی وقت‌ها در خواب کلی هستیم و توجه نداریم که عیب داریم و اگر هم توجه داشته باشیم خیلی وقت‌ها همت لازم را نداریم یعنی انگیزه و داعی لازم نداریم که این امر را در خودمان اصلاح بکنیم، به دلایل مختلف یا انسان خود را پایین می‌داند و می‌گوید اصلاح نمی‌شود یا برای بعد می‌گذارد و از این قبیل امور. این دو مشکل اساسی است که وجود دارد. و دو عنصر اساسی برای حرکت انسان این است که یقظه و همت پیدا بکند، توجه پیدا بکند و تلاش بکند نسبت به معرفه النفس و معرفه معایب خودش از خواب بیرون بیاید و اینکه عزم و اراده و همتی را پیشه بکند. گاهی به آن مقام عزم و گاهی مقام همت می‌گویند. برای اینکه انسان سالک باشد، باید این دو کار را انجام بدهد اگر این نباشد ساکن است. مرز بین ساکن و سالک خیلی مرز مهمی است ما باید تلاش کنیم که از حالت سکون به سلوک حرکت بکنیم. مشکل بعضی از ما این است که در مقام سکون هستیم، درحالی‌که باید در حالت سلوک قرار بگیریم و از سکون به سلوک حرکت بکنیم. نشانه و پایه اینکه انسان از سکون به سلوک حرکت کند، یکی یقظه است و یکی هم عزم و اراده و همت است و انگیزه و داعی است که باید در انسان به وجود بیاید. اگر انسان سالک شد، آن وقت می‌تواند ولو لنگان‌لنگان قدم‌هایی بردارد و اقداماتی انجام بدهد. این جمله همانی است که یک‌بار دیگر هم خوانده شد «قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ وَأَمَاتَ نَفْسَهُ». بعد از اینکه سالک شد آن وقت این سالک می‌تواند در مسیری قرار بگیرد که عقل را احیاء کرده و نفس را میرانده است. نفس همان شهوات و امور شیطانی است که باید آن‌ها را میراند. «حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ وَلَطْفَ غَلِيظُهُ». این دو را این‌طور می‌گویند «دَقَّ جَلِيلُهُ» مربوط به مسائل بدنی و ظاهری است و «لَطْفَ غَلِيظُهُ» مربوط به مسائل اخلاقی است. آن قدر در فکر سلوک است که بدن او فرمان خدا را توجه می‌کند و توجه به فرمان خدا در بدن او هم ظاهر است. جسم او هم جسمی است که نور الهی بر او تابیده است، جسمش پاک است. باطن و معنا بر جسم هم تأثیر می‌گذارد و جسم را نورانی می‌کند. برخلاف حرف‌هایی که وهابیت می‌زنند نه تنها جسم انسان، بلکه اشیاء بی‌جان هم در ارتباط با نورانیات و انوار الهی قداست پیدا می‌کنند و در آن‌ها لطافتی پیدا می‌شود. آن چیزهایی که با انسان فاصله دارد چه برسد به جسم انسان، البته در فلسفه و عرفان



گفته‌اند که هرچقدر روح کسی کمال بیشتری پیدا بکند و سیطره بیشتری بر امور واقعی پیدا بکند گویا دامنه بدن او توسعه پیدا کرده یعنی چیزهای دیگر هم گویا در حکم بدن او قرار می‌گیرند می‌تواند در آن‌ها هم تصرف بکند مثل اینکه در بدنش تصرف می‌کند اولیای الهی این‌طور هستند معصومین این‌طور هستند، آن‌قدر روح آن‌ها بلند شده و قوت و کمال پیدا کرده‌اند که همان‌طور که در بدن خود تصرف پیدا می‌کند، در اشیاء دیگر هم می‌تواند تصرف بکند. آن دست روح است که می‌تواند بی‌جان‌های دیگر را هم متبرک بکند و بی‌جان‌های دیگر هم به تحریک او متحرک بشوند، اگر آن احياء عقل و اماته نفس آمد، اولاً در بدن خود این‌ها ظهور پیدا می‌کند و ثانیاً در خود روح که اصلش هم روح است «لَطْفَ غَلِيظُهُ»، غلظیه یعنی اخلاق تند و بد او لطافت پیدا می‌کند اگر کسی اهل سلوک شد و دنبال شناخت معایب خود و رفع آن‌ها برآمد و همت لازم برای اقدام معنوی پیدا کرد، وارد میدانی می‌شود که دق «حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ وَ لَطْفَ غَلِيظُهُ». جسم او جسم نرم و آرامی در برابر فرمان خدا می‌شود و روح و اخلاق او هم، روح و اخلاق پاکی می‌شود که از تندی‌ها و رذالت‌ها فاصله می‌گیرد «وَبَرَقَ لَهُ لَامِعٌ كَثِيرُ الْبَرَقِ» موج جهنده‌ای برای او طلوع می‌کند برقی برای او می‌جهد و چراغی برای او روشن می‌شود که نورانیت زیادی دارد اینکه چراغی برای او روشن می‌شود این بعد از یک دوره‌ای از سلوک است که برای افراد احساس‌های معنوی پیدا می‌شود و نورانیت‌های ویژه‌ای پیدا می‌شود و آن نورانیت، لذتی به او می‌دهد که آرام‌آرام برای او از خیلی چیزها رادع و مانع است. خیلی از محاسبات دنیایی که ما در آن اسیر هستیم برایش حل می‌شود ما اسیر خیلی از چیزهای ناچیز هستیم اینکه برایمان خیلی مهم است وقتی وارد مجلسی می‌شویم، کجا بنشینیم، نشانه این است که ما در اولیات گیر کرده‌ایم که کجا بنشینیم و چطور بنشینیم، یعنی تمام ذهنمان، ذهن مادی و دنیایی است که در چیزهای اولیه مانند اینکه چه کسی اول برود کجا بنشینند این‌ها خیلی معنا دارد این‌ها چیزهایی است که اگر دقت بکنیم می‌فهمیم مبتلای به خیلی از امور بزرگ هستیم. اگر کسی در سلوک قرار گرفت و از این سکونی که ما هستیم بیرون آمد و اهل سلوک شد و گام‌هایی برداشت و جلو رفت در یک مراحل «وَبَرَقَ لَهُ لَامِعٌ كَثِيرُ الْبَرَقِ». برق‌هایی در وجود او می‌جهد، نشانه‌هایی در او ظاهر می‌شود، نورانیت‌هایی در دل او ظهور می‌کند که دستگیر آدم است. این همان نوری است که در قیامت «نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَأْيَمَانِهِمْ» تحریم/۸. البته این حرف درستی است که گاهی خدا برای بعضی‌ها این برق را بیشتر متوجه می‌کند. با چه محاسباتی معلوم نیست مثل اینکه انسان‌ها در همه‌جا متفاوت هستند گاهی برای افرادی سریع‌تر و با مقدمات کمتر این برق در وجود آن‌ها پیدا می‌شود «فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِيقَ وَ سَلَكَ بِهِ السَّبِيلَ»، این برق درونی که بعد از گام اول در او می‌جهد و پدیدار می‌شود راه را برای او آشکار و واضح می‌کند. این‌ها چیزهای درونی است که افراد در عالم سلوک خودشان می‌توانند احساس بکنند خیلی از پیچ‌وخم‌ها از جلوی راه او برداشته می‌شود. تاریکی‌ها و ظلمت‌هایی که در مسیر الی الله هست کنار می‌رود



برق درون و توفیق خاص الهی راه را به او نشان می‌دهد و او را به سمت جلو می‌برد. این سه جمله پشت سر هم خیلی جالب است که «فَابَّانَ لَهُ الطَّرِيقَ»، راه را برای او روشن می‌کند «وَسَلَكَ بِهِ السَّبِيلَ»، و او را در این راه جلو می‌برد و «وَتَدَفَعَتْهُ الْأَبْوَابُ إِلَى بَابِ السَّلَامَةِ» که اگر بخواهیم مثالی برای این بزنی، فرض بکنیم کسی وارد سالنی می‌شود که ده‌ها راه خروجی دارد و یک‌راه، راه واقعی است که او را سالم به مقصد می‌رساند. اگر خود او باشد خیلی سخت است که بتواند بین آن راه‌ها، یک‌راه را انتخاب کند و آن راه، راه درستی باشد ولی گاهی می‌شود وقتی می‌خواهد از آن‌ها رد شود جلوی نودونه تای این درها یک چراغ قرمز روشن می‌شود و همین‌طور «وَتَدَفَعَتْهُ الْأَبْوَابُ» این نشانه‌ها و درها او را از این سو به آن سو حواله می‌دهند تا برسد به دری که راه نجات در آن هست «وَتَدَفَعَتْهُ الْأَبْوَابُ» یعنی بعد از سلوکی که پیدا کرد خدا برایش جور می‌کند. درهای خطا به روی او بسته می‌شود. این در او را به آن در حواله می‌دهد و آن در به در دیگری حواله می‌دهد و نهایتاً همه او را به در درستی حواله می‌دهند که می‌تواند از آنجا نجات پیدا بکند و «وَتَدَفَعَتْهُ الْأَبْوَابُ إِلَى بَابِ السَّلَامَةِ» درها او را به یکدیگر حواله می‌دهند تا به باب سلامت برسد. این بعد از سلک الی الله است ابتدا معلوم نیست چنین چیزی باشد. «وَتَدَفَعَتْهُ الْأَبْوَابُ إِلَى بَابِ السَّلَامَةِ وَ دَارِ الْإِقَامَةِ وَ ثَبَّتَ رِجْلَاهُ بِطُمَأْنِينَةٍ بَدَنِهِ فِي قَرَارِ الْأَمْنِ وَ الرَّاحَةِ بِمَا اسْتَعْمَلَ قَلْبُهُ وَ أَرْضَى رَبَّهُ» اگر کسی از سکون بیرون آمد و در سلوک الی الله قرار گرفت این مسیر به این شکل برای او باز می‌شود.